

داستان عمل

امیرضامانی

[بانگ‌آوازی در زندگی قهرمان دفاع از خرمشهر
شهید مستوفی اسماعیل زارعیان]

حدیث ماندگاری

جلد اول

انتشارات سوره سبز

نویسنده: امیررضا مافی

ناشر: سوره سبز

مدیر تولید: محسن صادقی نیا

مدیر هنری: جبهه شیرازی از چاپ مجتبی صالحی

صفحه آرا سی: آفرینشی طلائی

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۱۳۷-۵-۷

قیمت: ۲۸۰۰ تومان



سوره سبز

www.ketab.ir

کلیه حقوق این اثر، محفوظ است

- سرشناسه
- عنوان و نام پدیدآور
- مشخصات نشر
- مشخصات ظاهری
- شابک
- وضعیت فهرستبندی
- موضوع
- رده بندی کنگره
- رده بندی دیویی
- شماره کتابسازي

تلفن مراکز بخش:

۸ - ۰۲۱ / ۲۶۲۰۲۹۴۷

۰۹۱۲۵۱۳۱۲۶۸

Sooresabz@yahoo.com

فهرست

۵	سخن ناسر
۷	حرف اول
۹	بخش اول
۲۱	بخش دوم
۳۵	بخش سوم
۴۹	بخش چهارم
۵۵	بخش پنجم
۷۱	بخش ششم
۷۷	بخش هفتم
۹۳	بخش هشتم
۹۹	بخش نهم
۱۱۵	بخش دهم
۱۲۵	بخش یازدهم
۱۳۳	بخش دوازدهم

www.ketab.ir

سخن ناشر

سی سال پیش ... انگار همین دیروز بود که صدای ناسازی، نواخت آهنگ زندگی مان را که با ساز انقلاب تازه کوک شده بود بر هم زد. صدای ناهنجاری که خواب کودکان مان را در آغوش مادران ترس دیده هراسان کرد. به یاد صحنه‌های غریب زندگی در جشن مهرگان خرمشهر در جنگ و کوچ اجباری هم‌وطنان مان از آبادان سرسبز که با غرش هواپیماهای جنگنده و گلوله‌های خصم به عذاب بدل شد.

وقتی اولین روز مهر سال ۱۳۵۹، با صدای جنگ چشم باز کردیم، جز آتش و دود، خاک و خون و گودال‌هایی که همسایگان بی‌گناه را در خودش می‌بلعید، چه دیدیم؟

انگار همین دیروز بود که آرامش از کوجهای مهربان دامن کشید و صدای آژیر آمبولانس‌ها، سفیر مرگ را در خیابان‌های شهرهای مان همراهی می‌کرد. بچه‌هایی که صبح در میانه‌ی راه با رنگی بریده به خانه بازگشتند، در همان خانه یا در راه مدرسه زیر خاک مدفون شدند و اگر زنده ماندند دیگر آن خانه و مدرسه را ندیدند.

خیلی‌ها پس از سال‌ها به نزدیکی پل خرمشهر که رسیدند ساعت‌ها میان کوجه‌های ویران شده و خیابان‌های بی‌پلاک سرگردان و متحیر ماندند. خیلی‌ها نتوانستند خانه‌هایشان را پیدا کنند، هیچ نشانه‌ای نبود. روی تلی از ویرانه‌ها نومیدانه با شک و تردید به دنبال گمشده‌ی خود می‌گشتند و کلامی برای نجوا با ویرانه‌ها نمی‌یافتند. از آن خانه‌های بزرگ با آدم‌های مهربان، تنها دیواری مخروب مانده بود، دیواری که روزگاری خانواده‌ای به آن تکیه داده بود.

چقدر به آن دیوارها خیره ماندند!

انگار چشم‌هایشان شهید شده بود!

راستی چه کسانی دیوارها را از دشمنی‌ها پاک کرده بودند؟!

جنگ با همنوی چهره‌های سیاهش، سپیدی‌هایی هم داشت، گوشه‌ی بزرگی از آن سپیدی، نرسیدن‌های مردانی بود از جنس صفوی سُهی‌ها، هداوند میرزایی‌ها، شریف اشراف‌ها، حسین ادیبان‌ها، پرویز مدنی‌ها و ... که کوه وار و سینه سنبر برجسته‌ترین قانون فاحش جنگ را آفریدند که همانا شهادت نام داشت.

مردانی مرد و آشنای درد که آسیمه سر رفتند و ترس از متلاشی شدن پیکریشان نداشتند. مردانی که در دامان پاک مادران دیروز متوگند شدند، رشاد کردند و حماسه‌ها آفریدند و اینک تنها یادی از آنان بر جای مانده. تازه اگر ...؟! و ... که بی‌اسم فراموش‌شان کنیم، رسالتی به قدر بضاعت‌مان بر دوش خود گذاشتند. این نسل، نسل به اصطلاح خودشان "سوخته" آنگاه شوند از تفاوت دیروز و امروز. اما امروز که دیگر نیست و امروزی که می‌شود دید، و فهمید تا دنیایی را که یکسره، دفاع، اندیشه و روح‌های انسانی برایش مضحک، مرده و بی‌معناست. نمی‌خواهیم تلنگر بیداری بازمیم و بعد تحمل هیچ تفکری را نیز به جامعه نداریم. تنها تعریفی است از "هست" هلی که مظلومانه زیر پوست عجیب و غریب زندگی امروز پنهان مانده‌اند.

"سوره سبز" با اقتدا به روان پاک شاهدان هشت سال دفاع و تحیت و احترام به صبوری و سکوت مردانه‌ی جانبازان بزرگوار که اینک پشت خاکریزهای "درد" سنگر گرفته اند ضمن تقدیر از زحمات امیر سرتیپ احمد سعادت اردستان (فرمانده نیروی زمینی ارتش)، سرهنگ ستاد مجتبی جعفری رئیس سازمان ایثارگران نزاجا، سرهنگ شعاع الدین فلاح‌دوست و سرهنگ احمد حیدری، به قلم تنی چند از نویسندگان و کوشندگان نستوه امروز که عقده‌های‌شان را انشا کرده اند، به معرفی چند پیکر تشییع شده و تشییع نشده می‌پردازد که:

با سپاس از این عزیزان؛ دستانی سبز؛ روزگاری آبی؛ و خاطری آسوده برای‌شان آرزومند است.